

Analysis of the validity of finalized opinions in jurisprudence and law with a look at Article 456 of the Code of Criminal Procedure

Abstract

In all legal systems, it is possible for a judge to err in the course of the proceedings. Therefore, an attempt has been made to find a solution to a mistake, even in a final judicial decision. The subject of the present article is "the tendency of the validity of verdicts in jurisprudence and law with a view to Article 456 of the Code of Criminal Procedure." The purpose of choosing a topic is to examine the obstacles, problems, challenges and shortcomings that exist in this field. In principle, given the rule of validity of the final judgment, the number of final invalid votes should be small, but in practice it has been seen that the number of invalid votes is higher than expected. The legislator has not provided a specific definition of the pillars and conditions of this concept regarding the illegality of final votes, so we have to review each of the principles and sources of violation of final votes that have a negative effect on the validity of the votes.

After stating the generalities, the researcher has tried to protest against the final verdicts, including the retrial of the subject of Article 456 of the Code of Criminal Procedure, approved in 1392, and expressed their strengths and weaknesses, and presented the suggestions and results of the research in this regard. Slowly

Keywords: definite opinions, jurisprudence and law, Article 456 of the former amendment (Article 456 of the current A.D.K.)

تحلیل اعتبار آرا قطعی یافته در فقه و حقوق با نگاهی به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری

جعفر گلدار^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۷/۱۵

علیرضا رجب زاده اصطهباناتی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۲۷

علیرضا مظلوم رهنی^۳

چکیده

در تمامی نظام های حقوقی این احتمال وجود دارد که در روند فرایند دادرسی اشتباهی در حکم قاضی صورت گیرد. بنابر این تلاش شده است اگر اشتباهی حتی در آراء قضایی قطعی صورت می گیرد، راه حلی برای آن در نظر گرفته شود. موضوع مقاله حاضر « تمایل میزان اعتبار آرای قطعی یافته در فقه و حقوق با نگاهی بر ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری » می باشد. هدف از انتخاب موضوع بررسی موانع و مشکلات و چالش ها و نواقصی است که در این زمینه وجود دارد. اصولاً با عنایت به قاعده اعتبار امر مختومه، تعداد آراء قطعی نقض شده باید اندک باشد اما در عمل دیده شده که آمار آراء نقض شده بیش از حد انتظار است. قانونگذار در خصوص بر خلاف شرع بودن آراء قطعی تعریف خاصی از ارکان و شرایط این مفهوم، ارایه نداده است، بنابر این ناچار هستیم هر یک از مبانی و منشاء نقض آراء قطعی سالب حیات آراء قطعی یافته و لازم الاجرا را نقد و بررسی نماییم.

محقق پس از بیان کلیات کوشیده است به روش های اعتراض به آراء قطعی از جمله اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ پرداخته و نقاط ضعف و قوت آنها را بیان کرده و پیشنهادات و نتایج تحقیق را در این خصوص ارائه کند.

واژگان کلیدی: آرای قطعی، فقه و حقوق، ماده ۱۸ اصلاحی سابق (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک فعلی)

^۱ گروه حقوق خصوصی، واحد بین الملل قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران.

^۲ گروه حقوق خصوصی، واحد بین الملل قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران.

^۳ استادیار، گروه حقوق، واحد شهر قدس، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

«خطا کردن» صفت ذاتی هر انسان است، بنابراین هر قدر هم قاضی، عادل بوده و دقت نماید، باز هم احتمال اشتباه و خطا در تطبیق موضوعات با احکام و فهم مستندات و احصاء دلایل و نظایر اینها وجود دارد. قانون گذار برای کاهش حداقلی اشتباهات قضایی و احکام مخالف اصول یا قوانین یا ادله یا مستندات، راه هایی را پیشنهاد نموده است که حتی بعد از قطعی شدن یک حکم نیز امکان اعتراض و نقض رأی وجود دارد. راه های اعتراضی بعد از قطعیت حکم، به شکل های مختلف در قوانین موضوعه پیش بینی شده است. فرجام خواهی و اعاده دادرسی دو راه مرسوم آن از گذشته تاکنون بوده است؛ اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شرعی شدن قوانین راه های دیگری نیز در نظر گرفته شده است (ابراهیم پور، ۱۳۹۷).

تلاش بر آن است تا رویه قضایی و پرونده هایی که منتهی به صدور رأی قطعی گردیده همراه با دلایل اشتباه و توجیه نقض آنها بیان گردد. همچنین باید استدلال شود که چرا به رغم قاعده اعتبار امر مختومه، راهی برای نقض آراء قطعی در قانون پیش بینی شده است که موجب تزلزل در تصمیمات قضایی شده است؟ لذا باید تأثیر پیش بینی این مسیر استثنایی در رویه قضایی بررسی شود تا مشخص گردد سیاست قانون گذار در تدوین ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک چه بوده و آیا اثرات مثبتی را در پی داشته است یا خیر؟ تحقیق در مصادیق اشتباهات قضایی سبب می شود که راهکارهای قانونی و قضایی در نظر گرفته شود تا آمار چنین اشتباهاتی که زینده یک سیستم قضایی پیشرفته نیست سیر نزولی پیدا کند.

با تحقیق و بررسی در خصوص اعمال ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲ (ماده ۱۸ اصلاحی سابق) و موارد اعاده دادرسی در خصوص نقض آراء قطعی سالب حیات، چه در زمینه نظری و چه کاربردی (میدانی)، این نتیجه به دست آمد که آراء بررسی شده توسط محقق که از سوی رئیس قوه قضاییه در جهت خلاف شرع بودن آنها بررسی گردیده اند، به این دلیل نقض شده اند که خلاف بین شرع مد نظر قانون (م ۴۷۷) و در واقع همان خلاف بین قانون است؛ زیرا در پرونده های مورد بررسی، عمده مستندات و دلیل نقض آراء، عدم رعایت ضوابط و مقررات ماهوی و شکلی قانونی است نه صرفاً شرعی، بنابراین اگر حکمی خلاف قانون باشد در حقیقت خلاف شرع نیز است و در عمل نیز به ندرت، رأیی به جهت خلاف شرع بودن نقض می شود، پس همان عنوان «خلاف قانون» مناسب تر بود. آنچه در اینجا اهمیت دارد درجه مخالفت حکم با قانون و شرع است، بدین معنا که اگر مخالفت، خیلی جدی و مهم نباشد نیازی به نقض رأی خلاف قانون نیست بلکه باید چنان اهمیت داشته باشد که مصلحت رعایت قانون بر مصلحت اعتبار امر مختومه، سنگینی کند.

به عنوان قاعده کلی می توان گفت، یک رأی زمانی قطعی می یابد که امکان تجدید نظر خواهی و اعتراض به آن، خواه از طریق عادی و خواه فوق العاده، امکان پذیر نباشد. به رغم مسلم بودن این اصل، گاه قضات هنگام صدور حکم محکومیت حقوقی و مالی و یا اعمال مجازات شدید در پرونده های کیفری، مرتکب اشتباه می شوند که اکثر آنها غیر عمدی است؛ اما احتمال عمد نیز وجود دارد. طبیعت انسان و روابط گسترده اجتماعی و نیز تراکم بیش از حد پرونده ها، عامل اصلی این اشتباهات است. برای برطرف کردن این اشتباهات و پیشگیری از آنها و به منظور اجرای صحیح و کامل قانون و عدالت و کشف حقیقت که هدف

اصلی در دادرسی است قانون گذاران، راه هایی را پیش بینی کرده اند که «اعاده دادرسی» رایج ترین و شناخته شده ترین آنهاست.

اگر هدف از اجرای قانون احقاق حق و رسیدن به عدالت قضایی باشد، اعاده دادرسی طریق های خاص و فوق العاده در فرایند دادرسی ها است، که راه را برای رفع اثر از اشتباهات قضایی و کشف حقیقت باز گذاشته است. اعاده دادرسی به عنوان تنها راه اعتراض به احکام قطعی همواره مورد تأیید و اجرای نظام های مدون و متمدن دادرسی بوده است. در نظام قضایی ایران نیز رسیدگی فوق العاده در قالب اعاده دادرسی چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب دارای حالت ثباتی در مجموعه های قوانین شکلی مرسوم بوده است. این امر برخلاف سایر راه های اعتراض فوق العاده بوده و در تدوین و حذف آنها هیچ گاه رویه ثابتی ملاحظه نشده است و ملاحظه قوانین مصوب بعد از انقلاب، عدم ثبات قانونگذاران در تدوین این گونه راه های فوق العاده را بیشتر نشان می دهد، بنابراین اگر چه قانون گذار پس از سالها کشمکش در خصوص شرعی یا غیر شرعی بودن تجدیدنظر، ضمن تأکید بر اصل قطعیت آراء، در موارد متعددی تجدید نظر از احکام را لازم می دانسته است، به همین دلیل در سال ۱۳۸۱ نیز با سعی در جبران گذشته، به حذف موارد و مراجع مختلف تجدید نظر اقدام نموده اما این بار نیز در آزمون و خطای دیگر موفق عمل نکرد و با تأسیس شعب تشخیص در دیوان عالی کشور، برای تجدید نظر از احکام قطعی، یکباره این مرجع عالی را در حد یک دادگاه تالی تنزل داد. در سال ۱۳۸۵ نیز با اصلاح ماده ۱۸ ق.ت.د.ع. و هر چند که تا حد بسیاری از اشتباهات و نواقص قانون ۱۳۸۱ کاسته شد ولی در سال ۱۳۹۲ با تصویب ق.آ.د.ک جدید اصل را بر غیر قطعی بودن آراء قرار داد و با تصویب ماده ۴۷۷ این قانون، همچنان با محق دانستن رئیس قوه قضائیه در جهت تجدید نظر از حکم قطعی خلاف بین شرع، مرتکب نقض غرض شده و کماکان اعتبار امر مختومه را زیر سوال برده است.

عالم حقوق عالم اعتبار است و این موجود اعتباری متناسب با رشد افکار اجتماعی و تحولات زندگی بشری دائماً در حال تغییر و تحول است.

در عالم حقوق پرونده قضایی دارای اهمیت خاصی است و در حقیقت در جریان این پرونده ها است که حقوق، رسالت خود را انجام می دهد. پرونده هنگام تشکیل به مثابه نوزادی است که تازه متولد شده و باید مراحل تحول خود را طی کند تا به غایت آفرینش خود برسد. هر پرونده برای خود وجودی مستقل دارد که باید مراحل طی کند، مراحل از قبیل دادرسی بدوی و تجدید نظر و اعاده دادرسی و نهایتاً به غایت خود که حکم قطعیت یافته و اجرای حکم است برسد. هنگامی که حکمی در مورد پرونده صادر می شود بعد از قطعی شدن آن، حیات پرونده خاتمه می یابد و احیای مجدد آن با وجود چند شرط امکان پذیر نیست. علمای حقوق چنین سرنوشتی را با عنوان «قاعدۀ اعتبار امر مختوم» بیان کرده اند که از مباحث عمده نظامهای حقوقی است و در تمام نظامهای حقوقی کشورهای طبیعی و مطابق با عقل سلیم بوده و از اهمیت خاصی در تضمین حقوق اشخاص (محکوم له) و جامعه برخوردار است. لذا در یک جامعه سامان یافته و مبتنی بر اصول حقوقی که به تعبیری «جامعه مدنی» گفته می شود وجود نظم و امنیت اجتماعی اساسی ترین عامل توسعه و رشد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است که بدون رعایت حقوق و آزادی های فردی تحقق آن امکان پذیر نیست، بنابراین توجه به اجرای عدالت در جامعه موجب استحکام مبانی

حکومت می‌گردد. در این میان قوانین و مقررات مربوط به شیوه دادرسی نقش عمده‌ای در بقاء و دوام نظام جامعه ایفا می‌نمایند.

قانون‌گذار فکور در تدوین قوانین باید به گونه‌ای عمل کند که ضمن رعایت حقوق عمومی و جامعه به حقوق اشخاص خصوصی نیز لطمه وارد نیاید و حقوق مکاتبه آنها را زیر سؤال نبرد.

قانون‌گذار ایران - بعد از انقلاب - در زمینه مقررات مربوط به دادرسی به گونه‌ای عمل کرده است که تعارض و تضاد دیدگاه‌ها در آن نمایان است و نمی‌توان بر خلاف دوران قبل از انقلاب که نوعی وحدت نظر در تدوین قوانین حاکم بود در این دوران مشاهده نمود و در واقع قانونگذار به لحاظ سعی در اسلامی شدن قوانین، در هر زمان با تدوین و تصویب قانونی مغایر و معارض با قبل، سعی در ابراز عقاید خود داشته، در این میان مقررات شکلی کیفری در مبحث اعتراض به احکام و تجدید نظر خواهی تغییرات و تحولات بسیاری را به خود دیده است که عمدتاً در راستای لطمه به اعتبار آراء قطعی محاکم است که ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک نیز یکی از مصادیق و مواد برجسته آن مقررات شکلی بوده که علاوه بر دادرسی کیفری به دادرسی‌های حقوقی نیز تسری داده شده است.

مفهوم شناسی واژه‌ی آراء

«رأی» در لغت به معنای عقیده، اعتقاد، مشورت می‌باشد (معین، ۱۳۷۸: ۴۵۱)، و در اصطلاح حقوقی به تصمیمی که دادگاه برای حل امر ترافعی می‌گیرد» رأی می‌گویند که هر گاه راجع به ماهیت دعوا باشد و یا آن را کلاً یا بعضاً قطع کند «حکم» است و گرنه «قرار» است. اعتراض به معنی خرده گرفتن، انگشت بر حرف نهادن، ایراد گرفتن آمده است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰).

پس از تقدیم دادخواست تا اجرای حکم، دادگاه تصمیماتی می‌گیرد که در سرنوشت دعوی طرح شده مؤثر است. این تصمیمات دو نوع است:

الف) تصمیم اداری: تصمیمی است که به منظور آماده شدن پرونده جهت صدور رأی و اجرای آن، صورت می‌گیرد، از قبیل صدور دستور تعیین جلسه رسیدگی

ب) تصمیم قضایی: رأی صادره مراجع قضایی است که به حکم و قرار تقسیم می‌شود (مدنی، ۱۳۸۹).

ماده ۴۷۷ ق. آ. د. ک اعلام اشتباه اختصاص به حکم ندارد و نسبت به قرار نیز ممکن است اعلام اشتباه شود. در باب این جهت از اعاده دادرسی که به تشخیص رییس قوه قضاییه تحقق و اعمال می‌شود؛ دامنه اعاده دادرسی را از حیث موضوع آن گسترش داده و به جای «حکم» از «رأی» استفاده کرده است که در تعریف ماده ۲۹۹ ق. آ. د. م. اعم از حکم و قرار است، و منظور از قرار، قرارهای اعدادی نیست، ولی اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۴ ق. آ. د. ک مصوب ۱۳۹۲ شامل قرارها نمی‌شود.

تفاوت‌های اصلی حکم و قرار را می‌توان چنین برشمرد:

۱) حکم همیشه از طرف دادگاه ولی قرار از طرف دادسرا یا دادگاه صادر می‌شود.

۲) حکم قابل تجدید نظر است. مگر قانون منع کرده باشد. در حالی که قرارها غیر قابل تجدید نظرند مگر قانون اجازه داده باشد.

۳) درخواست اعاده دادرسی نسبت به قرارها جایز نیست؛ و صرفاً نسبت به احکام می توان تقاضای اعاده دادرسی نمود. (ماده ۲۹ قانون آئین دادرسی مدنی) (همان: ۳۵۴).

به طور کلی انواع احکام عبارتند از:

۱) حضوری و غیابی: در رسیدگی اختصاری (شفاهی و بدون تبادل لایحه طرفین دعوا) حکم، حضوری است؛ مگر اینکه متهم در هیچ یک از جلسات حاضر نشده یا لایحه دفاعیه تقدیم ننموده باشد. در مورد حکم غیابی، مسأله و اخواهی مطرح است.

۲) حکم قطعی و غیر قطعی: حکمی را که رسیدگی ماهوی دیگری نداشته و قابل اجرا باشد قطعی، و حکمی که قابل شکایت از طرق قانونی (واخواهی، تجدیدنظر) است غیر قطعی می نامند.

۳) حکم نهایی و غیر نهایی: حکمی که تمام مراحل دادرسی را طی کرده یا قابل فرجام (در دیوان عالی کشور) نباشد حکم نهایی نامیده می شود.

۴) حکم کشفی و حکم تأسیسی: حکمی که حقی را که قبلاً وجود داشته است اعلام کند حکم کشفی یا امضائی نامیده می شود. مثلاً دینی را که در گذشته بوده است احراز و تنفیذ و اعلام کند، و حکمی که بیان انشاء حقی را از تاریخ صدور حکم بنماید حکم تأسیسی گویند مثل حکم طلاق؛

۵) حکم کیفری، حکم حقوقی: حکم کیفری پس از احراز وقوع جرم توسط دادگاه های جزائی (کیفری) صادر می شود و مبین وقوع جرم و انتساب آن به محکوم علیه است. حکم مدنی یا حقوقی نیز مربوط به امور حسبی، و یا دعاوی ناشی از عقود و قراردادهای و تعهدات ناشی از آن است.

۶) حکم ترافعی و حسبی: حکمی که دخالت دادگاه متوقف بر وقوع اختلاف و نزاع بین اشخاص است، حکم ترافعی نام دارد؛ و حکمی که دخالت دادگاه متوقف بر وقوع نزاع و اختلاف نباشد و نیاز به شکایت و تظلم خواهی ندارد حکم حسبی گویند.

۷) حکم لازم الاجراء و غیر لازم الاجراء: حکم لازم الاجراء حکمی است که چنانچه محکوم علیه به مفاد آن عمل ننماید، مأمورین اجرای احکام، به درخواست محکوم له (خواهان سابق) و با به کارگیری قوه قهریه، مفاد آن را به طور اجباری به محکوم علیه تحمیل می نمایند. حکم غیر لازم الاجراء مقابل آن است (مدنی، ۱۳۸۹).

بررسی مبانی فقهی تجدید نظر عام و خاص (آراء قطعی)

با وجود قطعی بودن آراء در سیستم قضائی اسلام و عدم نقض آن، در مواردی اجازه نقض حکم حاکم شرع داده شده است. با توجه به این که ماده ۲۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و بالتبع ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک مصادف سال ۱۳۹۲ که جایگزین آن شده است، ریشه فقهی دارد، مبانی فقهی نقض آراء در مواد مذکور را بررسی می کنیم.

پی بردن حاکم به فساد حکم خود

یحیی بن سعید حلی (رض) در خصوص کشف فساد در دادرسی چنین می‌فرماید: «هرگاه حاکم شرع اقدام به دادرسی نمود و سپس برای او مشخص شد که رسیدگی و قضاوت او فاسد بوده است حکم صادره را نقض می‌کند» (حلی، ۱۴۰۵)

شهید ثانی می‌فرماید: «... همچنین اگر قاضی صادرکننده حکم متوجه شود که در زمان صدور حکم به دلیل های ظنی توجه داشته و کوتاهی ورزیده، باید حکم خود را بشکند، اگر به دلیل مقابل توجه و تنها نظر اجتهادی او پس از حکم تغییر کند خود او یا قاضی دیگر نمی‌تواند آن را رد کند و باطل بودن آن را اعلام نماید» (اسلام‌نیا، ۱۳۹۵).

محقق حلی در خصوص امکان تجدید نظر حاکم در حکم خود و بطلان آن در صورت خلاف حق بودن و استنباط بر اساس حق چنین می‌فرماید: «هرگاه خود حاکم حکمی صادر نماید و سپس برای او مشخص شود که خطا کرده است، حکم اول خود را بطلان می‌کند و بر اساس آنچه که حق می‌داند اقدام به صدور حکم جدید می‌کند» (استفانی، ۱۳۸۷).

همچنین فقهای معاصر در پاسخ به سؤال: «آیا نقض حکم قاضی توسط خود قاضی یا قاضی دیگر جز در موارد سه‌گانه مقرر در شرع را جایز می‌دانند؟» چنین جواب داده‌اند:

آیت‌الله مکارم شیرازی: «تنها راهی که از طریق عناوین اولیه می‌توان برای تجدید نظر به پرونده‌ها پیدا کرد این است که به قضاوت مرحله اول در مسائل مهمه (مانند: دماء و اموال و مهمه و...) دستور داده می‌شود که در مرحله اول انشای حکم نکنند؛ بلکه نظر مشورتی خود را ثبت نمایند یا به تعبیر دیگر انشاء حکم در این‌گونه مسائل از حوزه اجازه قضائی آنها خارج است. به این ترتیب راه برای تجدید نظر باز خواهد بود و حاکم دوم می‌تواند تمام کارهای قضائی را روی پرونده انجام دهد. ضمناً از نظر مشورتی قاضی اول نیز استفاده کند. البته این در صورتی است که از باب دعوی تقاضای تجدید نظر بکند؛ و اگر تقاضای تجدید نظر نکند قاضی اول می‌تواند انشای حکم کند» (۱/۸/۱۳۷۵).

آیت‌الله فاضل لنکرانی: «نقض حکم قاضی توسط خود قاضی با علم به اشتباه حکم قبلی لازم است و توسط قاضی دیگر در موارد مخصوص و در مورد قاضی منصوب غیر مجتهد طبق مقررات نصب عمل می‌شود که در شرایط خاص امکان دارد» (۱۷/۹/۱۳۷۹).

آنچه که از کلام فقها بر می‌آید این است که هرگاه حاکم بعد از صدور حکم ملاحظه کند که در صدور رای دچار خطا شده است، یا قضاوت او فاسد بوده است؛ می‌تواند حکم خود را نقض کرده، و حکم دیگری صادر کند. البته هر چند در حقوق عرفی و تقنینی قاعده‌ی فراغ دادرسی حاکم است؛ اما فقه با توجه به شرایط سنگینی که برای تصدی امر قضاء در نظر گرفته، این اجازه را به حاکم داده است تا هرگاه فساد حکم خود را احراز کرد آن را نقض نماید؛ و خود حکم جدیدی صادر کند. می‌توان گفت که فلسفه این امر این است که حاکم شرع در جهان حساب و آخرت مسئول حکم صادره خود است و لازمه این مسئولیت این است که هرگاه متوجه اشتباه خود شد حکم مبتنی بر اشتباه را نقض نماید (بخنوه، ۱۳۷۹).

اگر قاضی حکمی دهد و پس از آن متوجه شود که به اشتباه حکم داده، حکم نقض می‌گردد. در این باره، گروهی از فقیهان شیعه به طور مطلق پذیرفته‌اند که حکم قاضی در همه حال نقض می‌گردد و هیچ تفصیلی نداده‌اند، در حالی که گروه دیگر، تفصیل گذارده‌اند که:

۱- عدم رعایت موازین شرعی: اگر معلوم شود، حکمی که قاضی صادر کرده، بر خلاف موازین شرعی است، چنانکه شمار گواهان، به اندازه نباشد و یا قاضی، برابر گواهی زنان، حکم دهد (در جایی که گواهی زنان تجویز نشده است). چه این حکم، برابر واقع باشد و یا نباشد و چه این که قاضی سهو کرده و یا جاهل باشد ابطال حکم واجب است؛ زیرا حکم صادر شده، منصرف از ادله اعتبار حکم بوده و ادله حرمت نقض حکم این حکم را در بر نمی‌گیرد (بندرچی، ۱۳۹۲).

۲- مخالفت حکم با واقع و یا ضروریات فقهی: در این صورت نیز حکم نقض می‌گردد؛ زیرا حکم صادر شده از نخستین لحظه صدور تا آخرین مراحل باید برابر واقع باشد (پورمشیری، ۱۳۹۰).

۳- «قاضی خود متوجه شود که حکم صادر شده از نظر همه یا بسیاری از فقیهان و یا خود با دلیل معتبری مخالفت دارد. در این صورت، دو حالت پیش می‌آید: نخست آن که قاضی از به دست آوردن آن دلیل غفلت ورزیده، مرتکب تقصیر شده و اجتهاد نکرده است. در این صورت چون شارع، حکم صادر شده را تأیید نمی‌کند نقض آن هم رو است؛ و قاضی باید بر پایه اجتهاد خود حکم دهد. حال اگر دلیل مورد بحث ظنی باشد و از نظر قاضی نیز چنین دلیلی معتبر باشد، به گونه‌ای که اگر به هنگام صدور حکم قاضی بدان دست می‌یافت بر اساس آن حکم می‌داد وضع چگونه خواهد بود؟ برخی از صاحب نظران می‌گویند که اگر قاضی در راه به دست آوردن حکم تمام توان خود را به کار گیرد و بی هیچ کوتاهی ادله موجود و در دسترس را کاوش و ارزیابی کند و حکم دهد؛ و پس از صدور حکم، دلیلی ظنی بیابد که اگر به هنگام صدور حکم به دست قاضی می‌رسید برابر آن حکم می‌کرده حکم صادر شده قاضی نقض نمی‌گردد؛ زیرا علم به خلاف واقع بودن حکم وجود ندارد و قاضی نمی‌داند که حکم او مخالف با واقع است یا نه؟ و برای صدور حکم نیز تقصیر نکرده که نقض آن پذیرفته شود. بنابر این حکم صادر شده معتبر و در حق دو طرف حکم الله است.

از دیگر سوی برخی دیگر از فقیهان معتقدند که فتوای مفتی و حکم قاضی همانند بوده و همان گونه که نقض فتوای مفتی رواست قاضی نیز می‌تواند حکم خود را نقض کند؛ و برابر دلیل جدید حکم دهد. این دسته از فقیهان در مورد حکمی که اجرا شده و یا هنوز در برخی از مراحل، اجرا نشده، به سراغ (اجزاء) رفته‌اند و بر اساس آن حکم کرده‌اند که اگر در مسأله‌ای (اجزاء) پذیرفته شود، به کار بستن حکم و اعمال مترتب بر اجرای آن صحیح است اما در صورت عدم پذیرش (اجزاء)، اعمال فوق صحیح نخواهد بود» (آشتیانی، ۱۳۸۹).

پذیرش این دیدگاه دشوار می‌نماید؛ زیرا نخست آن که فتوای مفتی و فقیه و حکم قضایی تفاوت بسیار دارد و صرف اجتهاد فقیه و قاضی در راه به دست آوردن حکم و فتوی سبب می‌شود که این دو همانند هم انگاشته شوند و برخی از فقیهان نیز از همین رو، میان این دو در مقام تعریف تفاوت گذارده‌اند.

دوم اینکه: دلیل ظنی تنها اماره ای برای کشف احکام ظاهری است، نه این که کاشف از حکم واقعی هم باشد. پس اگر قاضی به اندازه توان خود، تلاش ورزد و بی هیچ کاهلی و سستی برای به دست آوردن حکم اجتهاد کند، حکم صادر شده در حق دو طرف حکم خداوند است و دلیلی برای نقض آن وجود ندارد که نقض آن نیز نارو است.

سوم اینکه: اگر معلوم شود قاضی در راه به دست آوردن حکم با تمام توان خود اجتهاد کرده و مرتکب تقصیری نشده، حکم صادر شده معتبر و اجرای آن لازم و از عموم ادله حرمت نقض حکم، برخوردار است. حال اگر قاضی پس از صدور حکم به درستی و یا نادرستی و برابری آن با واقع، شک کند، آیا می تواند حکم را اجرا کند و یا آن که باید پرونده را دوباره بررسی و تجدید نظر کند؟

برخی از فقیهان شیعه از جمله محقق آشتیانی با استناد به اصل صحت معتقدند که قاضی باید حکم را اجرا کند؛ زیرا برابر با اصل صحت حکم صادر شده صحیح است؛ اما گروه دیگر از علمای شیعه از جمله شیخ طوسی معتقدند که اصل صحت در این مورد جاری نمی گردد؛ زیرا اصل صحت تنها در عمل دیگران جاری می شود و برابر آن می توان عمل دیگران را درست پنداشت؛ و دیگر آن که اصل صحت در هنگامی جاری می شود که صورت ظاهری فعل به جا مانده باشد؛ در حالی که در موضوع فوق صورت ظاهری آن به جا نمانده و در به وجود آمدن آن تردید است.

گویا استناد به اصل صحت این مورد، چندان کارایی نداشته باشد و قاضی باید حکم را اجرا کند؛ زیرا تغییراتی که پس از صدور حکم پیش می آید نباید بر حکم تأثیری بگذارد و پایه نقض حکم شود. در واقع قاعده فراغ اجازه نمی دهد که قاضی دوباره به بررسی دعوی و یا پرونده بپردازد.

سابقه تقنینی ماده ۱۸ ق.ا.ق.ت.د.ع.ا (که اکنون ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک جایگزین آن گردیده) ماده ۱۸ ق.ا.ق.ت.د.ع.ا. بیان می داشت: «آراء غیر قطعی و غیر تجدید نظر یا فرجام همان می باشد که در قوانین آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی مصوب ۱۳۷۸/۲۸/۷ کمیسیون قضایی و حقوقی و ۱۳۷۹/۱/۲۱ مجلس شورای اسلامی ذکر گردیده است. در مورد آراء قابل تجدید نظر یا فرجام، تجدیدنظر و فرجام خواهی بر طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام می شود».

در مورد آراء قطعی، جزء از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط است نمی توان رسیدگی مجدد نمود؛ مگر این که رأی، خلاف بین قانون یا شرع باشد، که در آن صورت به درخواست محکوم علیه و یا دادستان مربوط، ممکن است مورد تجدید نظر خواهی واقع شود. ماده ۱۸ مذکور طی ماده واحدهای در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ اصلاح شده است. اصل ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قبل از نسخ صریح ماده ۵۳۹ قانون آ.د.ع.و.ا.م. مصوب ۱۳۷۹ به وسیله ماده ۲۳۵ ق.آ.د.ک نسخ ضمنی شده بود (البته در زمینه امور کیفری و امور مدنی این ماده پا برجا بود). این ماده (ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا) مقرر می داشت: « آرای دادگاه های عمومی و انقلاب اعم از حکم یا قرار در موارد زیر نقض می شود:

۱) قاضی صادر کننده رأی، متوجه اشتباه رأی خود شود.

۲) قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره ببرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد متنبه گردد.

۳) ثابت شود قاضی صادر کننده رأی صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی را نداشته است.

تبصره: « در مورد بند ۱ و ۲ مرجع تجدیدنظر رأی را نقض و رسیدگی می نماید و در مورد بند ۳ مرجع تجدید نظر، بدو به اصل ادعای عدم صلاحیت رسیدگی و در صورت احراز رسیدگی مجدد را انجام خواهد داد». با توجه به اینکه ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به وسیله مواد مذکور نسخ شده بود و جای این ماده در قانون تشکیل دادگاه های عام خالی بود

ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به این قانون اضافه و الحاق شد و به کار بردن عبارت « افزوده می شود» در بند ۹ ماده واحده قانون اصلاح هم بدین علت بوده است. اگر چه عده ای ایراد گرفته اند که این ماده قانونی قبلاً نسخ و الغاء شده بود. بنابر این اصولاً اصلاح آن معقول و منطقی نبوده است؛ چرا که اصلاح هر چیزی موکول به موجودیت آن است تا در مقام اصلاح آن پردازند. در حالی که در ما نحن فیه ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.و.ا صریحاً توسط قانون بعدی نسخ و لغو گردیده است.

قانون منسوخه و ملغی شده بدهت موجودیتی ندارد که اصلاح شود (واحدی، ۱۳۹۱). ولی به نظر می رسد که این ایراد از ثبات کاملی برخوردار نیست؛ زیرا هر چند صدر ماده واحده بیان داشته است: «قانون تشکیل دادگاه های عمومی ... به شرح زیر اصلاح می شود؛ ولی قانون گذار از این نکته هم غافل نمانده است که در تمامی مواد اصلاحی کلمه «اصلاح» را ذکر کرده است، ولی در ماده ۱۸ مورد بحث که لغو شده، عبارت «افزوده می شود» را به کار برده است. بنابراین به نظر می رسد این اشکال چندان وارد به نظر نمی رسد.

ایراد دیگری که بر همین قسمت ماده ۱۸ قانون اصلاح وارد شده است این است که: « ماده ۱۸ اصلاحی هیچ ارتباطی با ماده ۲۳۵ و ماده ۳۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری و مدنی (این مواد در واقع جایگزین ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب بود) ندارد. چرا که در آنجا بحث از اشتباه قاضی است؛ ولی در ماده فعلی به نظر می رسد که مضمون ماده ۳۱ قانون دادگاه های عام، یا ماده ۳۸۷ ق.آ.د.م بیان شده است.»

در جواب باید گفت که ایراد مذکور به اشتباه مفهوم اصلاح ماده (۱۸) بر می گردد؛ و گرفتن چنین ایرادی با چنین تصویری بعید نیست، چرا که ماده ۱۸ قانون اصلاح تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، اصلاح نشده است؛ بلکه این ماده به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عام افزوده شده است؛ و لازم نیست که به جای یک ماده منسوخ حتماً ماده ای در ارتباط با آن وضع شود. در هر حال ماده ۱۸ قانون اصلاح، قانون تشکیل دادگاه های انقلاب و عمومی ۱۳۹۱ از نظر ماهیتی و محتوایی هیچ شباهتی با ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب ندارد، (و در قوانین سابق هم، چنین ماده ای با همین محتوا وجود نداشته است. ولی از نظر اینکه هر دو قانون مشتمل آراء قطعی می شوند با هم سنخیت دارند. ولی قوانین مذکوره تفاوت های اساسی و مبنای با هم دارند. که به طور اجمال ذکر می شود:

۱) مطابق ماده ۱۸ قانون سال ۱۳۷۳، مرجع اعلام کننده اشتباه، قاضی صادر کننده حکم بوده که پی به اشتباه خود می برد؛ یا قاضی دیگری که به طریق قانونی پرونده به دست وی رسیده متوجه اشتباه شده است. ولی ماده ۱۸ اصلاحی فقط به محکوم علیه و دادستان اجازه اعلام اشتباه را داده است (واحدی، ۱۳۹۱).

۲) ماده ۱۸ قانون سال ۱۳۷۳، مقید به وقت و مهلت نبوده؛ ولی ماده ۱۸ اصلاحی مقید به مهلت یک ماهه از تاریخ ابلاغ رأی قطعی می باشد.

۳) ماده ۱۸ قانون ۱۳۷۳ در خصوص تعیین مرجع رسیدگی کننده به اعلام اشتباه از مرجع تجدید نظر نام برده است؛ ولی ماده ۱۸ قانون اصلاحی ۱۳۹۱ مرجع صالح برای رسیدگی به اعلام اشتباه را «شعبه تشخیص» قرار داده است که از شعب دیوان عالی کشور محسوب می شود.

۴) از نظر تعداد دفعات امکان اعلام اشتباه در قانون ۱۳۷۳ محدودیتی وجود نداشت. ممکن بود از هر پرونده ای چندین بار اعلام اشتباه شود؛ ولی قانون اصلاحی ۱۳۹۱ بیان داشته است که از هیچ حکم قطع یا قطعیت یافته بیش از یک بار نمی توان به عنوان خلاف بین درخواست کرد.

۵) نکته آخر این که فلسفه وجودی ماده ۱۸ قانون اصلاحی در واقع جلوگیری از مختومه نشدن پرونده ها و احترام به «قاعده امر مختوم» می باشد. در حالیکه فلسفه وجودی ماده ۱۸ قانون ۱۳۷۳ جلوگیری از اجرای آراء قطعیت یافته ای است که مفاد آن مخالف قانون بوده و بر اساس اشتباه صادر شده اند. از طرف دیگر ماده ۱۸ اصلاحی با ماده ۳۱ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب ۱۳۷۳ (ماده ۲۹۸ ق.آ.د.ک ۱۳۷۸) با هم شباهت دارند. اولاً از جهت اعمال حکم هر دو ماده نسبت به آراء قطعی؛ ثانیاً از جهت تعیین مدت و مهلت یک ماهه برای اعتراض از رأی قطعی؛ ثالثاً از جهت خلاف قانون یا شرع بودن رأی (یعنی در هر دو ماده مبنای اعتراض و یا جهات اعتراض خلاف بین قانون یا شرع بودن رأی می باشد)، رابعاً از جهت نقض حکم در دیوان عالی کشور که در هر دو مورد نقض رأی، ابتدا در دیوان عالی کشور صورت می گیرد. ولی تفاوت این دو ماده در این است که در ماده ۳۱ قانون ۱۳۷۳ محکوم علیه درخواست تجدید نظر خود را به دادستان کل کشور تقدیم می کند؛ و چنان چه دادستان کل کشور رأی را خلاف بین قانون یا شرع تشخیص دهد از دیوان عالی کشور درخواست نقض می کند. در حالی که در ماده ۱۸ اصلاحی ۱۳۹۱ درخواست تجدید نظر توسط محکوم علیه با دادستان مربوطه به شعبه تشخیص، که از شعب دیوان عالی کشور محسوب می شود تقدیم می گردد. یعنی دادستان و محکوم علیه در صورتی که رأی را خلاف بین قانون و شرع ملاحظه کردند، درخواست تجدید نظر می کنند، در حالی که در ماده ۳۱ اول درخواست تجدید نظر داده می شود (حتی خلاف قانون شرع نباشد)، و دادستان کل کشور در مورد خلاف یا عدم خلاف بودن رأی اظهار نظر می کند. همچنین در ماده ۳۱ قانون ۱۳۷۳ پس از اینکه رأی توسط دیوان عالی کشور نقض شد؛ رسیدگی به دادگاه هم عرض ارجاع می شود، در صورتی که در ماده ۱۸ اصلاحی، اگر شعبه تشخیص رأی را نقض کند خود وارد ماهیت شده و رأی صادر می نماید. به عبارت دیگر رسیدگی دیوان عالی در ماده ۳۱ شکلی است، در حالی که در ماده ۱۸ اصلاحی، رسیدگی شعبه تشخیص ماهوی می باشد. در ضمن رأی صادره پس از نقض طبق ماده ۳۱ غیر موارد منصوص در ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (اشتباه قاضی) قطعی می باشد. در حالی که در ماده ۱۸ اصلاحی رأی صادره پس از نقض قطعی است؛ مگر اینکه رییس قوه قضاییه در هر زمانی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد.

به هر حال با توجه به تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که بین مواد مذکور بوده است؛ و با توجه به اینکه مواد ۲۳۰ ق. آ. د. ک ۱۳۷۸ (ماده ۱۸ ق.ت.د.ع. و) و ۲۹۸ ق.آ.د. ک ۱۳۷۸ (ماده ۳۱ ق.ت.د.ع. و) در سال ۱۳۹۱ منسوخ شده‌اند. به نظر می‌رسد که با اعمال ماده ۱۸ قانون اصلاحی که هم‌اکنون ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک جایگزین آن شده است اهداف تجدید نظر موضوع ماده ۲۳۵ و ۲۹۸ مذکور قابل حصول است. بنابراین این نسخ مواد مذکور شاید هم بدین علت بوده است.

تعریف تعیین مفاهیم مذکور در ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک

آراء قابل اعتراض بر اساس ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک

ماده ۴۷۷ قانون مذکور که در مقام بیان طرق فوق العاده اعتراض بر آراء می‌باشد، نخست در ماده ۴۷۷؛ وضع طرق عادی تجدید نظر را در امور مدنی و کیفری معین کرده است؛ و آنها را به قوانین مربوط به خویش ارجاع داده است. ولی در مورد طرق فوق العاده تجدید نظر (یعنی رأیی که از طریق عادی قابل تجدید نظر نباشد) بیان داشته است که جزء از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود. اعتراض ثالث مختص آیین دادرسی مدنی است؛ ولی اعاده دادرسی هم به آیین دادرسی مدنی و هم به آیین دادرسی کیفری مربوط شده؛ و موارد اعاده دادرسی کیفری در ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در هفت بند ذکر گردیده است. حال در ماده ۴۷۷؛ مذکور کلمه «آراء» بطور مطلق به کار رفته است؛ و اعم از قرار و حکم را شامل می‌شود. هر چند ممکن است مطلق بودن «آراء» در امور مدنی کاربرد داشته باشد، ولی در امور کیفری کلمه «آراء» مطلق بودن خود را از دست می‌دهد؛ و منصرف به احکام می‌شود. چرا که در امور کیفری، بعد از قطعی شدن حکم، مجوز رسیدگی مجدد فقط برای اعاده دادرسی می‌باشد، و چون اعاده دادرسی هم فقط شامل احکام محکومیت می‌باشد، با توجه به این که بعد از اعاده دادرسی اعادی خلاف شرع بین می‌شود. در واقع هر نوع ادعایی بعد از اعاده دادرسی، ادعا برای احکام محسوب می‌شود نه آراء. بنابراین اعتراضات و رسیدگی‌های موضوع ماده ۴۷۴، قانون آیین دادرسی در امور کیفری بر مبنای احکام است. لکن اعتراضات و رسیدگی‌های موضوع ماده ۴۷۷ هم احکام و هم قرارها را نیز شامل می‌شود.

نکته ای که در اینجا باید خاطر نشان کرد این است که هر چند قانونگذار در ماده ۴۷۷ مورد بحث خواسته است؛ طرق فوق العاده تجدید نظر را محدود کند و ظاهر امر از تصویب این ماده همین بوده است. که قاعده اعتبار امر مختوم بیشتر دچار خدشه نشود. ولی همانطور که بعداً خواهیم دید به نظر می‌رسد که طبق ماده ۴۷۷ هیچ رأی قطعی وجود ندارد. زیرا بعد از اعمال اعاده دادرسی اگر رأی بر خلاف شرع بین باشد؛ به صرف درخواست محکوم علیه و یا دادستان مربوط (دادستان شهرستان، استان، دادستان کل کشور) ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود. که هر چند در ظاهر به نظر می‌رسد که در اینجا راه با تجدید نظر خواهی مسدود می‌شود، ولی باز هم قانون‌گذار تمایلی به قطعی شدن احکام ندارد و بیان می‌دارد: «... مگر آنکه رییس قوه قضاییه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که هر چند تجدید نظر بر خلاف شرع بین را قانون‌گذار برای یک دفعه مجوز داده است (ولی استثنائی که بر همین موضوع وارد شده است وضع را متحول کرده است).

سؤالی که در اینجا مطرح است و ابهام دارد این است که: در عبارت « در مورد آراء قطعی جزء از طریق اعاده دادرسی ... نمی توان رسیدگی مجدد نمود؛ مگر اینکه رأی خلاف شرع بین باشد. که در آن صورت به درخواست محکوم علیه و یا دادستان مربوط ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود.» آیا اعاده دادرسی قبل از ادعای خلاف شرع بین است؛ یا اینکه اگر بعد از ادعای خلاف شرع بین موردی برای اعمال اعاده دادرسی باشد اعاده دادرسی صورت می گیرد؟

در اینجا به دو طریق می توان استدلال کرد؛ اول اینکه، قانون گذار خواسته که قبل از اینکه نوبت به مرحله ی اعاده ی دادرسی برسد، رأی قطعی را که خلاف شرع بین باشد مورد تجدید نظر خواهی توسط محکوم علیه با دادستان از شعب مربوطه قرار دهد. چرا که اعاده ی دادرسی یکی از طرق فوق العاده اعتراض بر احکام می باشد و فقط در مورد احکام قطعی لازم الاجرا است و بعد از اعاده ی دادرسی دیگر هیچ تجدید نظری به جز در موارد استثنایی - قابل پذیرش نیست. دوم اینکه، از ظاهر ماده بر می آید که بعد از اعمال در موارد اعاده دادرسی اگر حکم مورد اعاده دادرسی خلاف شرع بین باشد، باز هم فرصت یک ماهه برای تجدید نظر وجود دارد. البته ممکن است رأی خلاف شرع بین باشد، ولی جزء موارد اعاده دادرسی نباشد؛ که در این صورت فقط ادعای خلاف شرع بین می شود. مؤید این نظر که صدر ماده ۴۷۷ می باشد که بیان داشته: « در صورتی که رییس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هر یک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد با تجویز اعاده دادرسی پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال ... » و در تبصره ۱ این ماده آمده است: «آراء قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه های تجدید نظر و بدوی، دادرها و شوراها حل اختلاف می باشد که اگر بعد از تصمیمات شعبه تشخیص اعاده دادرسی امکان داشت، قانون گذار فقط نمی گفت از تصمیمات یاد شده شعبه تشخیص، فقط رییس قوه قضاییه ادعای خلاف شرع بین خواهد کرد. در صورتی که ادعای خلاف بین قانون یا شرع می شد دیگر بعد از اعمال اعاده دادرسی تصمیمات شعبه تشخیص نیست، بلکه تصمیمات ناشی از اعاده دادرسی است و بیان هم نکرده است که از تصمیمات ناشی از اعاده دادرسی هم ادعای خلاف شرع بین می توان کرد. به عبارت دیگر در این استدلال، اگر رأیی قطعی مشمول موارد اعاده دادرسی گردید، اعاده دادرسی انجام می گیرد و بعد از اعاده دادرسی دو طریق دیگر برای نقض حکم قطعی صادره از اعاده دادرسی وجود دارد. یکی ادعای خلاف بین قانون یا شرع بودن و درخواست تجدید نظر از شعبه تشخیص مربوطه و دیگری تجدید نظر رییس قوه قضاییه در مواردی که رأی را خلاف بین شرع تشخیص دهد (علی آبادی، ۱۳۹۱).

آنچه که از این استدلالات فوق بر می آید این است که استدلال اولی بیشتر با طبیعت حقوقی سازگار است و حتی اعاده دادرسی در غالب کشورها آخرین راه برای تجدید رسیدگی آراء محسوب می شود و بعد از اعاده دادرسی دیگر حکمی را نمی توان نقض کرد چون اعتبار امر مختوم را پیدا کرده است. استدلال دوم هر چند غیر منطقی و غیر اصولی به نظر می رسد، ولی از ظواهر و دلایل دیگر همچنین بر می آید که قانون گذار در تقریر این ماده با حسن نیت می خواسته که بعد از دو مرحله تجدید نظر با اعاده دادرسی پرونده مختومه شود؛ (و فلسفه تصویب ماده هم، چنین است.) ولی بعد از قطعی شدن حکم از طریق اعاده دادرسی، قانونگذار با تصور این که باز هم ممکن است رأی صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد، یا این

که اصلاً مورد از موارد اعاده دادرسی نباشد؛ ولی رأی صادره خلاف بین قانون یا شرع باشد، رأی صادره را ظرف مدت یک ماه قابل تجدید نظر در شعب مربوطه دانسته است، و اجازه می دهد با توجه به اینکه دادگاه های تالی در طول این چند مرحله رسیدگی نتوانسته اند رأی در ست و صحیح صادر کننده خود شعبات خاص (که جهت رسیدگی در راستای ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک اختصاص داده شده اند) وارد ماهیت قضیه شده و حکم جدید صادر کنند و پرونده در اینجا مختومه شود. هر چند باز هم قانون گذار، احتمال وجود خلاف عدالت و یا ضایع شدن حقی را تصور کرده است و رییس قوه قضاییه در هر زمانی اجازه داده است در حکم صادره ادعای خلاف شرع بکنند.

این در حالی است که در موارد منسوخه از طریق این قانون، رأی بعد از اعاده دادرسی قطعی می گردید و فقط اعمال ماده ۲۳۵ ق. آ. د. ک (تجدید نظر عام) «هم در موارد منصوص می توانست در برابر حکم صادره قطعی ناشی از اعاده دادرسی قرار بگیرد و در مقایسه با قانون فعلی - قانون سابق فقط یک راه برای نقض احکام قطعی بعد از اعاده دادرسی مدنظر قرار گرفته بود، ولی در قانون جدید بعد از اعمال اعاده دادرسی، دو راه فوق العاده هم برای نقض احکام قطعی وجود دارد» (واحدی، ۱۳۹۱).

نکته دیگری که باید ذکر کرد این است که قانون گذار کلیه آراء صادره از محاکم را بدون توجه به نوع جرایم و مجازات ها و مهم و غیر مهم و اعم از اینکه حکم در مرحله بدوی قطعی بوده و یا بعد قطعی شده باشد قابل تجدید نظر در مرجع عالی دانسته است و طبق این تبصره «درخواست تجدید نظر نسبت به آراء قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده باشد و به علت انقضای مهلت تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد، یا قانون قطعی کرده باشد و یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد...» دعوی و جرائم کم اهمیت را که دادگاه بدوی به صورت قطعی حکم صادر می کند؛ و در واقع ارزش دوباره رسیدگی کردن در دادگاه های بالاتر ندارد که البته شاید توجیه شود که در پرونده های کم اهمیت، احتمال صدور رأی خلاف هم وجود دارد. ولی در جواب باید گفت که اگر واقعا قانون گذار چنین ادعایی را مدنظر داشت، می توانست آن را قابل تجدید نظر در دادگاه تجدید نظر استان (طرق عادی تجدید نظر) بداند. بنابر این چنین توجیه قابل قبول به نظر نمی آید و در نهایت باعث تراکم کار در دادگاه عالی و زیر سؤال رفتن اهمیت دادگاه عالی خواهد شد. نکته دیگری که در این بحث مورد ایراد واقع شده عبارت «ممکن است مورد تجدیدنظر واقع شود.» دارای ابهام است؛ و عبارت آخری این است که ممکن است مورد تجدید نظر واقع نشود؛ و این امکان و عدم امکان با آن قیود و شروط مذکور همخوانی ندارد و بنابر این حذف عبارت «ممکن است» اولی است. ولی به نظر می رسد که این اشکال در مورد محکوم علیه قابل دفاع است؛ و منظور از عبارت مذکور این است که محکوم علیه اختیار تجدید نظر خواهی به طریق فوق العاده را دارد و ممکن است از این حق خویش هم منصرف شود. ولی به کار بردن این کلمات که دلالت بر اختیار و جواز دارد، در مورد وظایف یک مرجع قضایی که حدود تکالیف و اختیارات آن به روشنی توسط قانون تعیین گردید صحیح به نظر نمی رسد (بهرامی، ۱۳۹۵).

اگر چه قانون گذار خلاف بین شرع تشخیص داده شدن آراء قطعی از سوی ریاست قوه قضاییه را جزء جهات اعاده دادرسی قلمداد نموده است، و علی القاعده می بایست شباهت های این جهت از جهات اعاده دادرسی با سایر جهات اعاده دادرسی در امور مدنی و کیفری به گونه ای باشد که این اقدام قانون

گذار را توجیه نماید، لیکن تفاوت موجود میان این جهت اعاده دادرسی با سایر اعاده دادرسی به قدری فراوان است که شاید جزء نام و فوق العاده بودن این جهات (خصوصاً تا زمان تجویز اعاده دادرسی از سوی ریاست قوه قضاییه)، نتوان میان آنها شباهت های دیگری را مشاهده نمود به همین دلیل مطالب این فصل به مقایسه جهت اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ با سایر جهات اعاده دادرسی (اعم از مدنی یا کیفری) اختصاص داده شده است.

به موجب ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲ تشخیص رییس قوه قضاییه بر اعلام مخالفت رأی قطعی معترض عنه با احکام شرع، به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی معرفی و تصویب شده است. ماده ۴۷۴ ق.آ.د.ک نیز جهات اعاده دادرسی احکام قطعی را بیان نموده است. ماده ۳۲ ق. اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر که به موجب ماده ۵۷۰ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲ نسخ گردیده است و اعتراض به آراء مواد مخدر نیز مطابق ماده ۲۸ ق.آ.د.ک ۱۳۹۲ رسیدگی می گردد، احکام اعدامی که به موجب این قانون صادر می شود، پس از رسیدگی در دیوان عالی کشور قطعی می گردد؛ نتیجه و ماحصل مطالبی که در این پژوهش آمده را می توان به این شرح خلاصه نمود:

۱- رسیدگی به اعاده دادرسی به طریق خاص، مستلزم درخواست آن از سوی دادستان کل کشور، رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح و رؤسای دادگستری استان هاست. از سوی دیگر بر اساس ماده ۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ رییس قوه قضاییه می تواند رأی متقاضی اعاده دادرسی از این مجری باشد. همچنین رییس قوه قضاییه نیز قادر است در جایگاه یک متقاضی قرار گرفته و هم نقش درخواست کننده و هم تشخیص دهنده مخالف بین رأی با شرع باشد؛ و در عین حال تجویز و قبول اعاده دادرسی را نیز بر عهده دارد. در واقع در مذاکرات مجلس نیز چندین بار این مطلب که درخواست اعاده دادرسی از سوی رییس قوه قضاییه به عمل می آید، اعلام و تکرار شده است. گرچه طبق ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک مراجع قضایی از پذیرش هر گونه درخواست رسیدگی از متقاضیان اعمال ماده ۴۷۷ منع شده اند، اما عملاً ممکن است بیش از هفتاد درصد ستور رسیدگی پرونده ها برای اعاده دادرسی توسط رییس محترم قوه قضاییه، حسب درخواست متقاضیان اعمال ماده ۴۷۷ باشد.

۲- رکن مهم در تحقق اعاده دادرسی به طریق خاص موضوع ماده ۴۷۷، تشخیص رییس قوه قضاییه بر مخالفت بین رأی قطعی با شرع است. اگر بخواهیم مقایسه ای از حیث نوع رسیدگی مراجع قضایی به دست دهیم باید مخالفت بین حکم قطعی با شرع را به کیفیتی نزدیک به همان رسیدگی شکلی و فرجامی در دیوان عالی کشور دانست. چه مخالفت بین رأی با شرع، تقریباً با این قیاس، در نظامات معرفی همان مخالفت رأی با قانون است؛ و این همان نقشی است که دیوان عالی کشور در رسیدگی فرجامی و قانونی خود از آرای قطعی دادگاه ها به عمل می آورد. از این منظر احکام شرعی مانند احکام قانونی هستند و با این وصف، رسیدگی و تشخیص رییس قوه قضاییه را در احراز و اعلام مخالفت بین رأی با شرع، محدود به عدم رعایت مسلمات فقه و یا عدم توجه به احکام شرعی کرده و رسیدگی به موضوع و امور خارجی یا رسیدگی ماهوی به مفهوم خاص دادگاهی که از رأی او اعاده دادرسی خواسته شده را تحت اختیار تشخیص او قرار نمی دهد.

شرع و مسلمات فقهی مبنای بسیاری از مصوبات قانونی گشته است. به هر رو استناد به هر یک از آنها در دسترس رییس قوه قضاییه قرار دارد تا در صورتی که رأی قطعی معترض عنه به تناسب دعوی و شکایت مطروحه را با آن احکام شرعی و قانونی مغایر دید، با تجویز اعاده دادرسی، نقض آن را از مراجع صالح بخواهد. ضمن آن که مخالفت رأی با شرع باید بین کاملاً آشکار و واضح باشد، و مخالفت ضمنی

را نمی‌توان از موجبات تحقق این تشخیص آورد. این هم به آن علت است که باب تجری نسبت به شرع باز نشود.

۳- رییس قوه قضاییه در بررسی حکم معترض عنه با شرع و تشخیص مخالفت بین رأی با شرع و مسلمات فقه، کاملاً آزاد و مبسوط‌الیه نیست؛ و در واقع نمی‌تواند با گشاده‌دستی، احکام دادگاه‌ها را با تمسک به مغایرت آن با شرع، در معرض رسیدگی مجدد و نقض قرار دهد. در این راه او موانعی دارد که دامنه و قلمرو تشخیص او را محدود و مقید به چارچوبی می‌سازد تا در آن مسیر و میدان، به بررسی و تشخیص خویش دست زند. این موانع را می‌توان به این ترتیب برشمرد: الف: امکان رسیدگی به شکایت عادی از آرا از سوی اصحاب دعوا، موجب می‌شود که نوبت به تشخیص رییس قوه قضاییه که در قالب اعاده دادرسی جای گرفته و طریقی فوق‌العاده است، نرسد. بنابر این مفتوح بودن باب شکایت عادی و معمول از آرای دادگاه‌ها، نخستین مانع ورود و دخالت رییس قوه قضاییه در این وادی است. ب: مراجعه به رییس قوه قضاییه جهت اعمال ماده ۴۷۷ و تشخیص این مقام عالی در مورد هر پرونده‌ای فقط برای یک بار امکان دارد و با وجود سابقه این تشخیص، برای بار دوم نمی‌توان این تشخیص و تجویز را در مورد همان پرونده به کار بست. همچنین استناد به سایر جهات اعاده دادرسی هم به علت استقلال آن جهات هفت‌گانه و هم از حیث موضوعی بودن آنها، برای رییس قوه ممکن نیست. ضمن آنکه موافقت رأی معترض عنه با قانون مصوب مجلس شورای اسلامی و یا مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز از دیگر موانعی است که راه را بر تشخیص رییس قوه قضاییه می‌بندد.

۴- آرا و تصمیمات قضایی که از شمول ماده ۴۷۷ خارج هستند و در صورت خلاف بین شرع بودن، رییس قوه قضاییه نمی‌تواند با اعمال ماده ۴۷۷ نسبت به آرا و تصمیمات قضایی، اعاده دادرسی تجویز نماید. این آرا و تصمیمات عبارتند از: دادگاه ویژه روحانیت، دستورات دادسرا و احکام غیابی.

۵- تجویز اعاده دادرسی مطابق ماده ۴۷۷، دامنه فراگیر دارد؛ به نحوی که بر خلاف اعاده دادرسی از طریق عادی می‌توان بر اساس ماده مذکور نسبت به آرای مطابق با دیگر بندهای ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی تقاضای اعاده دادرسی مجدد نمود. ضمن آن که سایر بندها فقط احکام قطعی را پوشش می‌دهد؛ ولیکن ماده ۴۷۷ شامل رأی اعم از حکم و قرار می‌باشد.

- (۱) قرآن کریم .
- (۲) ابراهیم پور لیالستانی، «مقاله مبانی مجازات در آیینه برخی باورهای دینی و کیفرهای شرعی»، مجله معرفت، شماره ۱۲۵، ۱۳۹۷
- (۳) ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، انتشارات اسلامی، جلد چهارم سال ۱۶۱۳.
- (۴) استفانی، گاستون، ژرژلو اسور، برنار بولوک، «آیین دادرسی کیفری»، ترجمه: حسن دادبان، ج دوم، چاپ اول، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی تهران، ۱۳۹۷.
- (۵) اسلامی نیا، قاسم، مبانی انسان شناختی حقوق کیفری از منظر اسلام و لیبرالیسم، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قم ۱۳۹۵.
- (۶) آخوندی محمود، «آیین دادرسی کیفری»، ج ۳، ج چهارم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۹۷.
- (۷) آشتیانی، میرزا محمد حسن، کتاب القضاء، دار الحجره، قم، چ دوم، ج یک، ۱۳۹۳
- (۸) امامی، سید حسن، «حقوق مدنی»، انتشارات اسلامی، چ هفتم، ۱۳۷۸.
- (۹) آماده، غلامحسین، «نقش رییس قوه قضاییه در فرایند کیفری ایران»، چاپ اول، نشر دادگستر ۱۳۹۸ (۱۰)
- انصاری، شیخ مرتضی القضاء و الشهادات، موسسه الهادی، قم، ۱۴۱۵
- (۱۱) بخنوه، کریم، «تجدیدنظر احکام در فقه امامیه و قوانین موضوعه»، مجله پژوهش دانشور، ش ۳۹، ۱۳۹۰.
- (۱۲) بررسی فقهی و حقوقی تجدید نظر و تطبیق با حقوق مصر، پاکستان، (رساله دکترا)، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹.
- (۱۳) بصری، قاسم، اعاده دادرسی، کانون وکلاء، ۱۳۹۶.
- (۱۴) بندرچی، محمدرضا، «موانع ارث در حقوق مدنی و فقه شیعه»، انتشارات کیهان، ش ۱۶۷، ۱۳۹۲.
- (۱۵) بهرامی احمدی، حمید، تمدن، رضا، «طرق تجدید نظر کیفری» پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۹۵
- (۱۶) بهرامی، بهرام، شرح و نقد قانون احیاء دادرسی، ج اول، نشر بهنامی، ۱۳۹۱.
- (۱۷) پورشیری، حسین، «عوامل سقوط قصاص در حقوق کیفری ایران»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
- (۱۸) جابری عربلو، محسن، «فرهنگ اصطلاحات فقه اسلامی»، نشر سپهر، چ اول، ۱۳۹۲
- (۱۹) خسروشاهی، قدرت الله، «فلسفه قصاص از دیدگاه اسلام»، نشر بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
- (۲۰) دانش، تاج زمان، «مجرم کیست؟ جرم شناسی چیست؟»، انتشارات کیهان، چ اول، ۱۳۹۶.
- (۲۱) رحمت، سعید، «روانشناسی جنایی»، انتشارات دانشگاه تهران، چ اول، ۱۳۹۶.
- (۲۲) رحیمی اصفهانی، عباسعلی، «مجموعه آیین دادرسی کیفری، ج ۱، چ سوم، انتشارات ریاست جمهوری، ۱۳۹۰.
- (۲۳) زراعت، عباس، حاجی زاده، حمید رضا، قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوق کنونی، چ دوم، نشر خ سوم، ۱۳۸۵